

عنوان مقاله:

مقابله با موانع فردی عشاق

تحقیق و نگارش:

رئوف خلیل آقایی (Roauf Khalil Aqayi)

توجه:

مطالب موجود در این مقاله بر اساس تراوشات ذهنی، تجارب و پژوهش‌های شخصی نگارنده می‌باشد. قابل ذکر است که اخذ و اقتباس آن در صورت وجود منابع دیگر به هیچ وجه آگاهانه صورت نگرفته و هرگونه مشابهت احتمالی، کاملاً اتفاقی می‌باشد. نقل و اقتباس مطالب، با ذکر نام مقاله‌نویس و آدرس وب‌سایت و مأخذ و منبع، کاملاً آزاد و بلا مانع است.

بخش اول: تعهد (انتشار: ۸۵/۸/۱۲ خورشیدی)

بخش دوم: قدرت ابراز احساسات و عواطف (انتشار: ۸۵/۸/۱۹ خورشیدی)

بخش سوم: پذیرش سختی و مشکلات و ایثار (انتشار: ۸۵/۸/۲۶ خورشیدی)

بخش چهارم: عشق نامشروط و معشوق آزاد (انتشار: ۸۵/۹/۳ خورشیدی)

بخش پنجم: عشق یک طرفه‌ی رشد دهنده و تعالی بخش (انتشار: ۸۵/۹/۱۰ خورشیدی)

بخش ششم: عشق دوطرفه‌ی آرامش دهنده (انتشار: ۸۵/۹/۱۷ خورشیدی)

بخش اول: تعهد

یکی از مهمترین موانع طلوع و رشد و تعالی عشق، متعهد نبودن نسبت به عشق (عشق عشاق، عشق الهی و یا عشق ناشی از استعداد و نبوغ)، و یا تظاهر به تعهد می‌باشد.

مثلا اگر من نتوانم در مقابل معشوقم تعهدی داشته باشم و یا در ظاهر نسبت به آن متعهد باشم و در واقع روابط غیر متعهدانه‌ی دیگری هم داشته باشم، بدین معنی است که من قادر به درک اثر زیاد "تعهد" برای موفقیت در عشق و زندگی نیستم و نمی‌توانم باطنا متعهد باشم.

کسی که نسبت به خودش یا دیگری (زبانی یا عملی) متعهد می‌گردد و به راحتی حاضر است (با خواست قلبی خود) عهد و پیمان را زیر پا نهد، هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعا نسبت به کسی قلبا متعهد گردد و یا عهد و پیمانی را که با خود بسته، واقعا جامه‌ی عمل بپوشاند.

تعهد به معنی در بند و قفس نیست. تعهد نشانه‌ای از استحکام شخصیت یک انسان است. هنگامی که فردی برای شکوفایی استعدادهایش نسبت به خود متعهد می‌گردد، روزی در شمار یکی از نوابغ و دانشمندان برجسته‌ی جهانی قرار می‌گیرد. آنگاه که عشق، دو انسان را به عاشق و معشوق مبدل می‌سازد، اهمیتی ندارد که معشوق تعهدش را بشکند و خود سد راه رشد و تعالی و موفقیت خویش شود، یک عاشق همیشه متعهد است و این تعهد حتی اگر نتواند سد خود ساخته‌ی معشوق را بشکند، لیکن سدهایی فراتر و مستحکم‌تر از آن را خواهد شکست. و شاید یک عاشق در واقع بتواند سد معشوق را بشکند، لیکن عاشق کسی نیست که با زور سد معشوق را بشکند، باید به معشوق فرصت دهد که خود آگاهانه و با اشتیاق سد تعهد را فرو ریزد و این انتظار از سوی یک عاشق ممکن است خیلی به طول انجامد، لیکن با قلبی همیشه متعهد و عاشق و وجودی رو به سوی رشد و تعالی و موفقیت، در نهایت امکان پذیر است.

بخش دوم: قدرت ابراز احساسات و عواطف

به گفته‌ی سعدی، آنکه دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.

در مسیر عشق باید همیشه مسافری بود که آماده‌ی کوچ کردیم. می‌بایست کسی باشیم که جان بر کف و با شجاعت به سوی محبوب می‌رود.

اوج یک احساس و شکوه عشق، در انعکاس و ابراز آن است.

یک انسان سالم، عمیق‌ترین احساسات باطنی خود را بروز می‌دهد و انسانی ناسالم، قدرت ابراز و بیان عشق و عواطفش را در خود نمی‌بیند.

جامعه‌ای که در آن فرد نتواند از عمیق‌ترین احساسات درونی‌اش با خود بگوید و پدرو مادر نتوانند در مقابل دیگر اعضای خانواده، عشق و محبت خود را بروز دهند؛ اجتماعی مُرده و کالبدی بی جان از انسان‌های به شدت نیازمند مهر و محبت و عشق است.

ابراز احساسات، ما را در عمق وجود همدیگر غوطه ور می‌سازد و به ما فرصتی می‌دهد تا که نواقص و موانع خود را بیشتر بشناسیم و به یاری همدیگر، بهتر به سوی رشد و تعالی و موفقیت حرکت کنیم.

ابراز عشق و محبت جریان آن را در وجود و زندگی‌مان تسریع می‌بخشد و هر لحظه اثرات نفرت و درد و رنج و مشکلات را از روح و جسم و جان ما می‌زداید و با خود می‌برد.

ثروتمند بودن و احتکار ثروت حماقت است. ثروت را می‌بایست به جریان انداخت تا اینکه نه تنها ثابت بماند، بلکه رشد کند. و مثال عشق هم چنان است. عشقی که در قلب بماند و ابراز نشود، درد و بلا است و زندگی آدمی را نه تنها رشد نمی‌دهد بلکه آن را به رکود می‌کشاند. هنگامی که عشق ما بیان و عیان شد، می‌توانیم قدرت و خلوص و اثرات مثبت آن را ببینیم. کسی که با تمام وجود عشق خود را ابراز می‌کند، می‌تواند انسان واقعا مسئولیت‌پذیر و موفق باشد.

ابراز عشق، باعث جریان بیشتر عشق و عاشق‌تر شدن عشاق می‌شود. ابراز و بیان عشق حتی باعث جاری شدن عشق و مهر و محبت در جامعه هم می‌شود.

اگر در مورد علل مثلا سکت‌های قلبی تحقیق کنیم، می‌فهمیم که از مهم‌ترین علل آن عواطف و احساسات سرکوب شده، ابراز نشده و تلمبار شده و یا عدم توانایی ابراز عواطف و احساسات است.

برای سلامت روحی و احساسی، همچون آب و هوا نیاز داریم که احساساتمان را عیان و بیان کنیم. این تفکر که حتما بایستی عشقی دریافت کنیم تا عشقی اهدا نماییم، یک باور اشتباه و کاملا مخرب است.

افرادی که از نیروی الهام و الهام‌پذیری بهره‌مندند. به احساسات و تفکرات ساده ولی مهمی که بر ذهن و قلب‌شان جاری می‌شده توجه نموده، آنها را مکتوب و بیان کرده‌اند و به مرور که جریان این تفکرات و احساس‌ها بیشتر می‌شود، به جایی می‌رسند که می‌توانند از مسائل غیر قابل تصور و درک به واسطه‌ی نیروی الهام پرورش یافته‌شان، پرده بردارند و در جایی که منطق و علوم جوابی برای حل مسئله‌ای ندارند، می‌توانند مرز شناخته‌ها را بشکنند و بر وسعت قلمرو شناخته‌ها بیفزایند.

با توجه به مطلب بالا، ارزش واقعی عشق در بودن آن است، نه در پذیرش آن از سوی دیگری.

عشق‌ورزیدن همچون غذا برای ما یک امر حیاتی و نیازی طبیعی است که در هر شرایطی می‌بایست جریان و تداوم داشته باشد. شاید توجه کرده باشید که یک کودک برای خوردن غذا نیاز به تشویق و پذیرش والدین داشته باشد. و حال به این امر هم توجه کنید که عشق ما تا وقتی که رشد نیافته و پی به ضرورت عشق‌ورزی نبرده‌ایم، عشق‌ورزی ما در مراحل ابتدایی بوده و مقید به پذیرش معشوق و مثلاً توانایی فعالیت در فلان رشته و تخصص ... می‌باشد. در این شرایط با وجود خود احساس کنیم، لیکن در صورت عدم پذیرش معشوق، نیروی عشق و قدرت عشق‌ورزی را از دست می‌دهیم و یا اگر احساس کردیم در مسیر پرورش استعدادها ما موانع بزرگی قرار دارند، ناامید شده و نسبت به رشد و تعالی و موفقیت خود بی‌توجه می‌شویم و یا یک عارف با کشف کثرت و عمق گناهان و اشتباهاتش، ممکن است در مسیر بازگشت به خویشتن خویش (خدا) دچار تردید و رکود شود.

به مثال غذا خوردن برگردیم. کودک در حالی که بزرگ می‌شود، کم‌کم نیاز و ضرورت غذا خوردن را می‌فهمد و نه تنها انتظار پذیرش و تشویقی را دیگر نخواهد داشت، بلکه در سنین بالاتر، با تقویت قدرت تشخیص و افزایش آگاهی‌اش، حتی در مقابل خوردن غذا تمایل دارد چیزهایی را هم بپزد و نیز در شرایط اضطراری و حیاتی (مثلاً در قحطی) حتی آمادگی آن را دارد که با ارزش‌ترین چیزهایش را در مقابل یک وعده غذا بدهد.

عشق هم در صورت پرورش و جریان یافتن، به مراحل می‌رسد که یک عاشق بخاطر پذیرش و تشویق معشوقش عشق نمی‌ورزد، بلکه چه معشوق او را بپذیرد یا نه، عاشق بدون قید و شرط معشوقش را دوست می‌دارد و نیاز دارد که همیشه به او عشق بورزد و در عین حال معشوق را کاملاً آزاد بگذارد و مراحل فرا می‌رسد که عاشق حاضر است هر چه را دارد، حتی جانش را در راه عشق‌ورزی به معشوقش فدا نماید. و در واقع هر چه را دارد می‌خواهد ببخشد تا بهتر و بیشتر بتواند به معشوقش عشق بورزد. در این مرحله عاشق به دنبال نتایج خاصی نیست و بالاترین پاداش عشق‌ورزی عاشق، توانایی بهتر و بیشتر عشق‌ورزیدن است. (در عشق و عاشقی، اصل کنش و واکنش طرفین نیست، بلکه مهم جریان عشقی است بدون قید و شرط) همچنین کسی که برای پرورش استعدادهایش مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفت هم در مراحل بالاتر رشد، می‌تواند نیاز پرورش استعدادهایش را دریابد و خود پرورش استعدادهایش، پاداشی برای او باشد. و یا یک عارف به دنبال پاداش خاصی نخواهد بود بلکه خود توانایی بیشتر و بهتر عبادت نمودن، با ارزش‌ترین پاداش او خواهد بود. زیرا از نفس کوشش و تلاش خودش، (با وجود تمام سختی‌ها و مشکلات و درد و رنج‌ها؛ لذت می‌برد).

عشق در مراحل ابتدایی، چندان قدرتی ندارد و با توجه به اینکه در وجود آدمی هم ریشه ندوانده، ممکن است با کوچکترین وزش نفرت و مشکلات، از میان رود. و در مراحل بالاتر، جریان آن تداوم می‌یابد و تثبیت شده و در کل

وجود و زندگی آدمی ریشه می‌دواند. و عاشق به مرحله‌ای می‌رسد که اندیشه‌ها و احساساتش را منطبق بر عشقش می‌نماید، همچنین بر اساس عشقی که به آن ایمان دارد جملاتی بر زبان می‌راند و یا اعمالی را انجام می‌دهد. و سراسر زندگی و وجودش همه آمیخته با عشق و اثرات عشق او (معشوقش، مسائل مورد علاقه‌اش، خدا و ...) می‌گردد. و از آن پس به بعد، فرد در ریز نواغ و عرفای برجسته‌ی جهان قرار می‌گیرد. و قدرت واقعی عشق در اینجا معلوم می‌شود؛ توسعه دادن و عمق بخشیدن به حوزه‌ی آگاهی و ادراک انسان. و در این مرحله با از قوه به فعل درآمدن توانایی‌هایی غیر قابل تصور (البته برای عموم)، می‌توانیم معنی این جمله را که "عشق برترین نیروی دنیاست"، دریابیم.

Copyright © Roaif Khalil Aqayi® roaif.com, All Rights Reserved.

بخش سوم: پذیرش سختی و مشکلات و ایثار

(مبارزه‌ی عشق و اصل وفاداری، فداکاری و ایثار در عشق)

انسان‌های موفق به انتظار شرایط بهتر، زمان مناسب‌تر، شانس و یا انتخاب‌های مجدد و عالی‌تر، دست روی دست نمی‌گذارند. یک انسان موفق هیچ‌گاه برای رسیدن به معشوق، زندگی و عشق‌ورزی خود را به رکود نمی‌کشد تا اینکه خدا کند شرایط بدون تلاش مهیا شود. یک انسان فهمیده در انتظار فرا رسیدن زمان مناسبی که شاید هیچ‌گاه فرا نرسد، زندگی خود را تباه نمی‌کند. یک عاقل هیچ‌گاه پشتیبانش شانس و امید به برآورده شدن آرزوی بدون شناخت و برنامه‌ریزی و تلاش نیست.

همانطور که می‌دانید عشق می‌تواند متمرکز بر وجود یا روح کل (خدا) و یا تمرکز یافته بر استعدادها و توانایی‌ها و نیز برخاسته از محبتی مقدس و الهی نسبت به معشوقی انسانی باشد.

من شاید در صدها رشته‌ی مختلف و گاه متضاد استعداد دارم. به بسیاری علاقه‌مندم و در برخی دیگر که شاید چندان مورد علاقه‌ی من هم نباشد، تجربه و مهارتی داشته باشم. از صدها رشته بگذریم. فرض کنیم من می‌خواهم در بیست رشته‌ی مختلف فعالیت نمایم و در همه‌ی آنها به موفقیت برسم. خوب مثلاً من می‌گویم در زمینه‌ی علوم آزمایشگاهی، سیم کشی ساختمان، طراحی وب سایت، ادیان و مذاهب، معرق کاری، نویسندگی، بازیگری، فلسفه، روان شناسی، هیپنوتیزم، فرا روان شناسی و ... استعداد دارم و در همه آنها فعالیت می‌کنم و می‌خواهم در همه‌ی آنها موفقیتی کسب نمایم. به نظر تو آیا این درست است که من به صرف اینکه در رشته‌های مختلف استعداد دارم و یا به بسیاری از آنها علاقه‌مندم، عمیقاً خودم را درگیر همه‌ی آنها نمایم و در نهایت نتوانم در هیچ یک به کمال مطلوب برسم؟ در اینجا منظور این نیست که باید یکی از استعدادهایم را انتخاب نمایم و استعدادهای دیگر را بخشانم. من می‌توانم چند کار مهم انجام دهم. یکی اینکه نقاط مشترک استعدادهای خودم را به تنهایی و یا توسط مشاورین و متخصصین مربوطه کشف کنم. سپس مهمترین اهداف موفقیت خودم را بر پایه یکی یا دو سه تا از با ارزش‌ترین استعدادهایم برنامه‌ریزی کنم. و دیگر استعداد و علایق را حاشیه قرار داده و به عنوان تنوع و تأثیرات مثبتی که به طور غیر مستقیم بر روحیه و شخصیت و نیز رشد و پیشرفت نامحسوس یا آشکار بر روی استعدادها و اهداف اصلی دارند، می‌توانم هر از چند گاهی به آنها بپردازم. مثلاً ۲۰٪ از اوقات و امکانات و ... را صرف استعداد و علایق گوناگونم نمایم و ۸۰٪ بقیه را بر روی اهداف و استعداد یا چند استعداد ارزشمندترم، سرمایه‌گذاری کنم.

در جریان روابط و عشق انسانی هم لازم است به موارد مشابهی توجه کنیم. من ممکن است به انسان‌های زیادی علاقه‌مند و یا بی علاقه نباشم. و شاید در طول زمان برخی از این علاقه‌ها محو و یا انسان‌های تازه‌ای به مجموعه‌ی انسان‌های مورد علاقه‌ام افزوده شوند. همچنین ممکن است من استعداد و توانایی آن را داشته باشم که با صدها نفر روابط فکری، اعتقادی، جنسی و احساسی داشته باشم. در اینجا لازم است این پرسش مطرح شود که آیا من با صدها رابطه می‌توانم در هیچ کدام از این رابطه‌ها به موفقیت برسم؟ فرض کنیم من می‌خواهم با افرادی که نظام‌های فکری و یا اعتقادی بسیار متفاوت از هم دارند، بنشینم و اوقات و امکانات بسیاری را به این کار

اختصاص دهم و ذهنم را تا حد امکان با تعمق در آنها مشغول نمایم. آیا امکان دارد روزها و هفته‌ها بتوانم با چند نفر و در راستای چند خط فکری و نظام اعتقادی به بحث بنشینم و مطالعه کنم و سخنرانی کنم و سرمایه گذاری نمایم و ... و در نهایت در شناخت تمامی آنها موفقیتی بدست آورم؟ بهتر آن است یکی و یا حداکثر دو سه تا. حال از نظر جنسی ... برخی کثرت روابط جنسی برای آنها در حکم صدها علایق و استعدادی است که شاید هر روز اندکی خود را با آن مشغول کنند. انسان‌های ناموفق استعداد و علایق خود را متمرکز نمی‌کنند و در کل نمی‌دانند که مهمترین و با ارزش ترین استعداد و توانایی‌هایشان چیست و اهداف اصلی زندگی خود را تعیین نمی‌نمایند. آنها گمان می‌کنند در صورتی که به صدها استعداد و علاقه‌ی خود کمابیش با دید یکسانی نگاه کنند به افرادی همچون ارسطو و بوعلی سینا و راضی و خیام و ... بدل می‌شوند. در صورتی که این در شرایط امروزی صادق نیست. مثلا بوعلی سینا در دانسته‌های معمولی زمان خود همه فن حریف نبود، بلکه در ارایه‌ی علمی نو موفقیت‌هایی کسب نمود. و مطمئناً رشته‌های مورد فعالیت هر کدام ۲۰ و ۳۰ و صدها رشته نبوده و مهم تر اینکه زمینه‌های فعالیت آنها در آن زمان همانند اکنون تخصصی نبود و همه به نوعی به هم نزدیک و یا در اصل به هم مربوط می‌شدند. پس ما چگونه انتظار داریم با دانسته‌های عمومی از راه ده‌ها و صدها رشته‌ی تخصصی که گاه بسیار از هم دورند و حتی با هم متضادند، و بدون تلاش خاصی به موفقیت برسیم. موضوع کثرت روابط جنسی هم کمابیش مشابه آن است. حتی روابط جنسی با یک نفر تخصصی می‌خواهد که تمام زندگی را باید بر روی آن بگذاریم. کسی با حل کردن جدول سوالات فیزیک نمی‌تواند ادعا کند که به سطح دانش و تجارب و نظریه پردازی انیشتین رسیده است. همچنین هیچ کسی هم نمی‌تواند تصور کند که اگر با صدها نفر رابطه‌ی جنسی برقرار کرد، اصلاً بتواند بفهمد نیروی جنسی چیست.

کثرت روابط جنسی حد و حدودی نمی‌تواند داشته باشد و بجز ضربات روحی‌ای که گاه ممکن است پیش آید، نمی‌تواند واقعا ارضا کننده باشد. آدمی به جایی می‌رسد که همچون انواع و اقسام مارک‌های مواد غذایی و خوراکی، می‌خواهد روابط جنسی با انسان‌های نامحدودی را تجربه کند. در اینجا شاید بگوییم که انسان متمرکز بر یک استعداد و آنهم نیروی جنسی‌اش می‌باشد. پس مشکل کجاست. بله درست است ظاهراً استعداد و توانایی در اینجا یکی است، اما سرمایه‌گذاری بر روی علایق نامحدود (ظاهراً محدود) است. یعنی به این می‌ماند که یک جنگل مصنوعی (خودساخته و نوپا) در اختیار ما باشد که ما برخی از درختان را یک بار و یا چند مرتبه آبیاری کنیم و پس از آن، رهایش کنیم و دوباره یکی دو بار درخت دیگری را آبیاری نماییم و رهایش کنیم و سالها به این کار ادامه دهیم. خوب در این شرایط هم درخت‌ها احتمال دارند بخشکند و هم سرمایه‌گذاری ما، نه تنها ثمره‌ای نداشته، بلکه سرمایه‌ی ما را هم از ما می‌گیرد.

پس روابط جنسی فقط برای یک لذت آنی نیست، بلکه مهم‌تر یک سرمایه گذاری برای آینده است و باید این رابطه عمیق‌تر و گسترده‌تر و اثربخش‌تر شود. با کثرت روابط جنسی آدم فقط از سطحی‌ترین مراتب این نیرو بیش‌تر نصیب نمی‌برد.

شما نور معمولی خورشید را با قدرت نور متمرکز شده‌ی خورشید در پشت ذره بین مقایسه کنید. یک تکه کاغذ (ترجیحاً سیاه) هنگامی که نور متمرکز خورشید بر روی آن می‌تابد، در عرض کمتر از یک دقیقه آتش می‌گیرد و

می‌سوزد و حال آنکه همان کاغذ باید بیش از چند هزار سال در زیر نور معمولی و غیر متمرکز آفتاب باشد تا این چنین اثری را بر کاغذ اعمال نماید.

اثر کثرت روابط جنسی هم بدین گونه است، کاملاً عادی و فوق العاده کم اثر، در عوض نیرو و رابطه‌ی جنسی متمرکز، می‌تواند قدرت و اثر گذاری غیر قابل تصویری داشته باشد و نیز لذت فوق العاده بالایی را هم بدنبال آورد. البته هر کسی که با یک نفر در ارتباط جنسی است شاید رابطه‌اش متمرکز نباشد، شاید این نیرو به اندازه‌ی یک نقطه و یا یک نفر باشد که این هم از نظر قدرت و لذت و ... با کثرت روابط جنسی فرقی ندارد. و نیروی جنسی هم هنگامی می‌تواند متمرکز شود که بر احساسات و عواطف منطبق گردد. همچنین امکان دارد که نیروی جنسی ما گاهی متمرکز و گاهی غیر متمرکز و پراکنده باشد. در این صورت رابطه‌ی متمرکز ما قبل از آنکه به سرور و نبوغ جنسی و سکس قلبی که قدرت آن همچون انرژی هسته‌ای در مقابل انرژی یک شعله است، متوقف شده و دوباره اگر بخواهیم رابطه‌ی متمرکز را به جایی که بوده برسانیم، باید دوباره تمرکز را از صفر آغاز نماییم.

تمرکز جنسی فقط در لذت اندکی و یا ظاهراً ارضا شدنی که ارضا شدن عمیق و واقعی را برای ما به یک آرزوی دست نیافتنی تبدیل می‌کند، خلاصه نمی‌شود.

تمرکز جنسی غیر منقطع لذت جنسی غیر قابل وصف و سرور و عروج احساسی‌ای و قلبی‌ای را بدنبال دارد که یگانگی انسان و نبوغ و استعداد های منحصر به فردش را از قوه به فعل در می‌آورد. تمرکز جنسی منجر به ظهور عشقی واقعی و جهانی می‌گردد. و نیز عشقی عمیق و قدرتمند و مقدس می‌تواند موجب تمرکز و شکوه رابطه‌ی جنسی گردد.

بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب گوناگون ظاهراً مشغول عبادت خدا و تزکیه روح خویشند اما ما دیده‌ایم، شنیده‌ایم و درک کرده‌ایم که این عبادت‌ها (در اغلب موارد) نه تنها مایه‌ی تزکیه و ارتباط عابد و معبود با هم نمی‌شود، بلکه گاه ممکن است سدی در راه تزکیه و پیوند با خدا را بوجود آورد. چرا؟ چون عبادت ما متمرکز نیست. ما ممکن است ظاهراً در نماز باشیم و حتی گاهی اوقات آرامشی هم داشته باشیم (از سر شوق و یا از سر اعتیاد) ولی در صورتی که اکثر اوقات ذهن و قلب و اعمال‌مان در یک سو و با هم هماهنگ نیست (پراکنده و غیر متمرکز است)، چگونه می‌توانیم به خدا برسیم و از اثرات مثبت و تعالی بخش آن بهره‌مند شویم؟

نیروی جنسی هم وقتی صرف روابط گسترده و پراکنده می‌شود و یا فقط از سر اعتیاد صورت می‌پذیرد، ما را نمی‌تواند به لذت‌های سطح بالا و به بهشت عظیم روح الهی معشوق برساند. (و از مستی و سرخوشی غیر قابل وصف عشق، خبری نیست).

ممکن است شرایط، افراد و عوامل بسیاری موجب شوند که ما از اثرات این تمرکز دور بمانیم. در این هنگام صبر و مقاومت زیادی باید از خود نشان دهیم. حتی شاید دیگران بخواهند نقطه‌ی تمرکز ما را منحرف نمایند. یعنی با هر نیرنگ و دروغ و افترا و یا تهدید و زور و وعده و وعیدی، سعی کنند سد راه ما و معشوق گردند. یا اصلاً شاید به دلایل نامعلومی شرایطی پیش آید که معشوق ما نسبت به ما بی اعتنا باشد. در این شرایط می‌بایست آرامش خود را حفظ کنیم و به فکر رفتاری غضبناک و انتقام نباشیم و حتی بی خیال هم نشویم که هر دو نشانه‌ی ضعف و

مایه پشیمانی بعدی است. اگر بی خیال شویم یعنی از اول اشتباه کرده‌ایم و چنان مظلوم هستیم که به هر کسی اجازه می‌دهیم با احساسات ما بازی کند. و اگر غضبناک شده و درصدد انتقام برآییم هم نشانه‌ی آن است که بر خود مسلط نیستیم و به راحتی مغلوب می‌شویم و در نهایت کاری می‌کنیم که پشیمان شویم و خود ضربه ببینیم و مهم تر اینکه با این کار عملاً به معشوق می‌گوییم که من نه الان و نه هیچ وقت دیگه‌ای عاشقت نبوده و نیستم و همه‌ی عشق من تظاهر و نمایش و دروغ و سوء استفاده‌ی بیش نبوده و نخواهد بود. در این گونه شرایط تنها می‌توان یک کار کرد. با توجه به اینکه عشق یک نیروی خودآگاه است، مکر و حيله و سیاست بازی‌ها را می‌تواند نقش بر آب کند. عشق همچون یک آینه عمل می‌کند. ما بهتر است در هر شرایطی به عشق‌ورزی خودمان نسبت به معشوق به هر شیوه‌ای که توانستیم، ادامه دهیم. نتیجه در هر صورت در دو مورد خلاصه می‌شود، ۱- اگر معشوق احساسی نسبت به ما نداشته باشد و فقط قصد بازی کردن با احساسات و سوء استفاده از ما را داشته باشد، با ابراز عشق ما، نگران و معذب می‌شود و مکر و حيله‌ی خودش به خودش باز می‌گردد و ۲- در صورتی که قلباً احساس مثبت و عشقی نسبت به ما در قلبش نهان باشد، از عشق‌ورزی ما خوشنود و مسرور و آرام می‌گردد. فقط می‌بایست در هر صورت واقعاً عشق‌ورزید نه اینکه بر اساس ظاهر قضاوت نماییم و در صورت احتمال وجود مورد ۱ تظاهر به عشق‌ورزی نماییم.

برای عشق‌ورزیدن صبر و تحمل و مقاومت بسیاری لازم است و باید پس از پذیرش مشکلات و سختی‌ها و موانع آن، با تمام وجود برای آن مبارزه کرد، ایثار و فداکاری نمود و وفادار بود.

بخش چهارم: عشق نامشروط و معشوق آزاد

آنگاه که غنچه‌ی عشق در وجود ما می‌شکفتد، مرز احساس ما را می‌شکند و واقعیتی فراتر از قلب و احساس خود را به ما می‌نمایاند.

عشق پاک و خالص مرز اندیشه و باورهای ما را نیز، وسعت می‌بخشد.

عشق اصیل حد و حدود هستی ما را محو و اندیشه‌ای آزاد، و اعتقادی فرا باور و ایمان و اراده‌ای عمیق و نیرومند و نیز یگانگی و عشقی به وسعت جهان هستی و نفرتی زودگذر همچو یک رویا را به ما می‌بخشد.

قلب یک عاشق همگام با ذهن باز و درخشش آزادی اندیشه‌ی اوست.

عشق هنگامی معنا می‌یابد که آزادی در میان باشد. عشق آزادی بخش است و یک عاشق آزاد، از آزادی معشوقش شاد و سر مست است.

کسی که برای معشوقش، قفسی از مرزها و محدودیت‌های اندیشه و احساسش، می‌سازد، نه واقعا عشقی را شناخته و نه به عظمت و شکوه وجود معشوقش پی برده است.

حسی که به ما احساسی عمیق نسبت به دیگر انسان‌ها و موجودات و نیز ذهنی باز و اندیشه‌هایی جهانی به ما نبخشد، می‌تواند صورتی از عشق باشد، لیکن عشق نیست.

داشتن یک حس هر چند زیبا و با شکوه، می‌تواند زندگی ما را در مسیر رشد و پیشرفت به حرکت درآورد، اما یک حس عشق نیست.

عشق داشتن نیست؛ عشق بودن است. عشق داشتن یک احساس نیست، همان‌گونه که داشتن خون در رگ، زندگی و حیات نیست.

برای حیات، خون باید در رگهای ما جاری باشد، اما زندگی فراتر از آن است. همچنین یک عاشق مملو از احساس و درک و جذب است، اما عشق فراتر از اینها است.

عشق نه شرطی پذیرد، نه مرزی شناسد. عشق بودن است؛ آزاد بودن عاشق و معشوق است، حتی رها و فراتر از مرز قلب و احساس و سرور ...

اگر بتوانیم نامشروط عشق بورزیم، عشقی پاکتر از عشق لیلی و مجنون، در قلب ما و دنیایی بسیار بهتر، در درون و اطراف ما شکل می‌گیرد.

بخش پنجم: عشق یک طرفه‌ی رشد دهنده و تعالی بخش

در جوامع ما این عقیده مورد قبول همگان بوده که عشق همچون کالایی است و در برابر عشق‌ورزی انتظار داشته‌ایم که حتماً متقابل با آن از کسی که نسبت به او ابراز عشق و علاقه می‌نماییم، متقابلاً چیزی (عشق و یا ...) را دریافت کنیم، و با وجود اینکه با احترام از عشق لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد یاد می‌نماییم، لذا در واقع عشق فرهاد نسبت به شیرین را عملاً حماقتی از سر جهل به شمار می‌آوریم.

بر اساس گفته‌ی یکی از بزرگان، اگر ارزش آدمی بر اساس پذیرش دیگری باشد، این ارزش و اعتبار متعلق به دیگری است، نه شخصی که مورد پذیرش واقع شده است.

حسی که مشروط به پذیرش دیگری برانگیخته شود و در صورت عدم پذیرش، آمیخته با یأس و احساس شکست و ناامیدی گردد، می‌تواند تظاهری از عشق باشد، اما در واقع عشق نیست.

یک عاشق برای جلب رضایت معشوقش تلاش می‌نماید، اما وجود موانع فردی، موانع مشترک، موانع خانوادگی و اجتماعی نه تنها باعث کم رنگ شدن و از میان رفتن عشقش نمی‌شود، بلکه انگیزه‌ی بیشتر و بهتری را موجب می‌گردد تا بر سعی و کوشش هدفمندانه‌ی خود افزوده و مسیر بهتری را با گام‌های موثرتری و با سرعت و جهش، در راستای رشد و تعالی و موفقیت، در ابعاد گوناگون زندگی خویش، ببیماید.

بخش ششم: عشق دوطرفه‌ی آرامش دهنده

اگر دو نفر قادر به عشق‌ورزی یکطرفه (نامشروط) نباشند، نمی‌توانند واقعا به هم عشق بورزند و شکل‌گیری عشقی دو طرفه و طلوع یگانگی آنها، تحقق نخواهد یافت. همان گونه که در مطالب پیشین هم اشاره شده است، عشق مشروط میان دو نفر شاید مملو از لذت و خوشی‌ای باشد که تاکنون تجربه نکرده باشیم، لیکن صرف دلیل اینکه ما در حال تجربه‌ی ارتباط بسیار خوب هستیم و گمان می‌کنیم که تجربه‌ای بالاتر از آن چیزی که ما احساس می‌کنیم وجود ندارد؛ این نمی‌تواند گواهی بر وجود عشق باشد.

شما کودکی را در نظر بگیرید و حتی تا جایی که می‌توانید لحظاتی همچون یک کودک باشید و خودتان را بجای او بگذارید. به حس‌ها و افکارشان به عنوان یک کودک دقیق شوید... ما به عنوان یک کودک افکار ساده‌ای را در سرمان می‌پرورانیم و گمان می‌کنیم که قبل از این کسی این فکرها را نداشته و یا احساس‌های زیبا و گاه ناخوشایندی را درون خود می‌یابیم. حس‌های دل‌نشین ما در صورت نفی به آسانی می‌تواند تغییر ماهیت دهد و از زیبایی به زشتی گراید و یا با بی‌توجهی و عدم پذیرش می‌تواند به راحتی در وجود ما بمیرد و شادی و شور و شوق‌مان را به آرزویی دست نیافتنی بدل سازد. ما به عنوان کودک، نمی‌توانیم و شاید گمان می‌کنیم بدون پذیرش از سوی دیگران احساس‌های زیبا و بلند پروازی‌های ما ارزش این را ندارد که بخاطرش دیگران را ناراحت نماییم و خود را نیز فدا کنیم.

نوابغ و بزرگان عالم بر خلاف تصورات عمومی و یا مطالبی که در مورد آنها بیان می‌شود، هیچ فرقی با دیگران نداشته و ندارند و مشابهت آنها این بوده و هست که همانند هر انسان دیگری استعداد و شخصیت منحصر به فردی داشته و دارند. اینها در کودکی برای احساس و بلند پروازی‌های خود یک ذره بیشتر از عموم ارزش قائل شده و می‌شوند (بخاطر حمایت‌های نسبی اطرافیان و یا مخالفت شدید اطرافیان که کودک را به جهتی سوق می‌دهد که همچون فردی در قفس که می‌شورد و با کنجکاو در پی آزادی خویش در مسیر بهره‌گیری از استعداد و توانایی‌هایش گام برمی‌دارد و در نتیجه به تقویت و پرورش اندیشه و احساس و توانایی‌های خود همت می‌گمارد).

دانشمندان، زنان و مردان برجسته، شاید مشابه همان حس‌ها و بلند پروازی‌های کودکانه را در خود ببینند، اما یک فرق عمده در این میان وجود دارد. عموم کودکان حاضر به نفی و طرد شدن از سوی دیگران نیستند، آنها به ارزش حس‌ها و اندیشه‌های خود که اگر رشد و پرورش یابند، مسیر رشد و تعالی بشریت را عوض خواهد کرد، واقف نیستند. آنها خیال می‌کنند این احساس و فکرها همین طور می‌آیند و می‌روند، بدون اینکه ارزش واقعی‌ای داشته باشد (بر اساس شرطی شدن‌ها و با توجه به نظرات منفی و مایوس‌کننده‌ی اطرافیان).

نوابغ و انسان‌های موفق، برای‌شان مهم نیست از سوی دیگران پذیرفته می‌شوند یا نه، این افراد با وجود اینکه در زمان حیات خویش کسی پی به ارزش و اعتبار واقعی اندیشه و احساس‌هایشان نبرد، (همان گونه که بسیاری این گونه بوده‌اند مخصوصا کسانی که صدها و بلکه هزاران سال جلوتر از اجتماع خود اندیشیده‌اند)، لیکن آنها چون یقینا ارزش و اعتبار آنچه احساس می‌کنند، در سر می‌پرورانند، می‌گویند و انجام می‌دهند را، درک نموده‌اند، نه تنها انتظار پاداشی را ندارند، بلکه با تمام وجود آماده‌اند تا خود را در راستای اهداف‌شان، فدا نمایند.

عشق هم دقیقاً همین گونه است. مسئله بر سر این نیست که کودکانه عاشق می‌شویم و آنچه ما نشان می‌دهیم عشق نیست. این اهمیت دارد که این عشق کودکانه میان دو نفر باید رشد کند، پرورش یابد و حمایت گردد و یا می‌بایست همچون عشق میان لیلی و مجنون آنقدر با موانع و مخالفت شدید اطرافیان مواجه شود یا در راه رشد و پرورش و تعالی عشق‌مان با قدرت و سرعت به پیش رویم، تا عشقی واقعی در ما طلوع کند و با درک ارزش و اعتبار واقعی عشق، حاضر به فدا نمودن هستی و وجودمان در راه عشق گردیم. آنگاه عشق ما دو طرفه و آرامش بخش می‌باشد. لحظه‌ای که هیچ کسی و هیچ شرایطی (حتی مرگ) نمی‌تواند یگانگی عاشق و معشوق و آرامش عظیم میان آنها را برهم زند.

(نیروی عظیم انرژی هسته‌ای عشق واقعی، در برابر انرژی شعله‌ی کوچک عشق رشد نیافته و عشق پرورش نیافته‌ی کودکانه)

Copyright © Roaif Khalil Aqayi® roaif.com, All Rights Reserved.